



عقل سلیم

توماس پین
بر اساس ویرایش دایان راویچ



THE AMERICAN READER.
Copyright © 1990, 2000 by Diane Ravitch. All rights reserved.
Printed in the United States of America.

No part of this book may be used or reproduced in any manner
whatsoever without written permission except in the case of brief
quotations embodied in critical articles and reviews.

For information address HarperCollins Publishers Inc.,
10 East 53rd Street, New York, NY 10022.

Persian translation of the THE AMERICAN READER published by
arrangement with HarperCollins Publishers.



آموزشکده الکترونیکی
توانا
TAVANA
برای جامعه مدنی ایران

<http://www.tavaana.org>

پروژه

e-collaborative
for civic education

<http://www.eciviced.org>

عقل سلیم (Common Sense)

ناشر: E-Collaborative for Civic Education

نویسنده: توماس پین (Thomas Paine)

ترجمه از نسخه ویرایش شده دایان راویچ (Diane Ravitch)

نقاشی روی جلد: Abstract with crescent moon اثر پل کله

ترجمه: آموزشکده توانا (آموزشکده الکترونیکی برای جامعه مدنی ایران)

© E-Collaborative for Civic Education 2014

e-collaborative for civic education

سیاسی دموکراتیک استفاده می کند. (ECCE) E-Collaborative for Civic Education یک سازمان غیرانتفاعی (501c3) در ایالات متحده آمریکا است که از فن آوری اطلاعات و ارتباطات برای آموزش و ارتقای سطح شهروندی و زندگی

ما به عنوان بنیانگذاران و مدیران این سازمان، اشتیاق عمیق مشترکی داریم که شکل دهنده ایده های جوامع باز است. همچنین برای ما، شهروندی، دانش شهروندی، مسئولیت و وظیفه شهروندی یک فرد در محافظت از یک جامعه سیاسی دموکراتیک پایه و اساس کار است؛ همان طور که حقوق عام بشر که هر شهروندی باید از آنها برخوردار باشد، بنیادی هستند. ECCE دموکراسی را تنها نظام سیاسی قادر به تأمین طیف کاملی از آزادی های شهروندی و سیاسی برای تک تک شهروندان و امنیت برابری و عدالت می داند. ما دموکراسی را مجموعه ای از ارزش ها، نهادها و فرایندها می دانیم که مبشر صلح، توسعه، تحمل و مدارا، تکثیرگرایی و جوامعی شایسته سالار که به کرامت انسانی و دستاوردهای انسانی ارجح می گذارند، است.

ما پروژه اصلی ECCE یعنی «آموزشکده توانا؛ آموزشکده مجازی برای جامعه مدنی ایران» را در سال ۲۰۱۰ تأسیس کردیم. آموزشکده توانا در ارائه منابع و آموزش در دنیای مجازی در ایران، یک نهاد پیشرو است. توانا با ارائه دوره های آموزشی زنده در حین حفظ امنیت و با ناشناس ماندن دانشجویان، به یک جامعه آموزشی قابل اعتماد برای دانشجویان در سراسر کشور تبدیل شده است. این دروس در موضوعاتی متنوع مانند نهادهای دموکراتیک، امنیت دیجیتال، حقوق زنان، وبلاگ نویسی، جدایی دین و دولت و توانایی های رهبری ارائه می شوند. آموزشکده توانا آموزش زنده دروس و سمینارهای مجازی را با برنامه هایی مثل مطالعات موردی در جنبش های اجتماعی و گذارهای دموکراتیک، مصاحبه با فعالان و روشنفکران، دستورالعمل های خودآموزی، کتابخانه مطالب توصیفی، ابزارهای کمکی و راهنمایی برای آموزشگران ایرانی و حمایت مداوم و ارائه مشاوره آموزشی برای دانشجویان تکمیل کرده است.

تلاش ما برای توسعه توانایی های آموزشکده توانا متوجه گرد آوردن بهترین متفکران ایرانی و صداهای محذوف است. به همین ترتیب، به دنبال انتشار و ارتقای آثار مکتوب روشنفکران ایرانی هستیم که ایده های آنان توسط جمهوری اسلامی ممنوع شده است.

یکی از نقاط تمرکز تلاش توانا، ترجمه متون کلاسیک دموکراسی و مقالات معاصر در این باره و نیز ترجمه آثار مرتبط با جامعه مدنی، حقوق بشر، حاکمیت قانون، روزنامه نگاری، کنشگری و فن آوری اطلاعات و ارتباطات است. امید ما این است که این متون بتواند سهمی در غنای فردی هموطنان ایرانی و بر ساختن نهادهای دموکراتیک و جامعه ای باز در ایران داشته باشد.

سپاسگزار بازتاب نظرات و پیشنهادهای شما

مریم معمارصادقی

اکبر عطری

M. Memar Sadeghi

Akbar Attari

فهرست مطالب

۷

مقدمه دایان راویچ

۹

عقل سلیم

مقدمه دایان راویچ

«هان، ای شمایی که به نوع بشر عشق می‌ورزید! هان، ای شمایی که این جرأت را به خود می‌دهید تا نه تنها با استبداد، که با مستبد دریافتید! برخیزید و پا به پیش بگذارید!»

توماس پین^۱ در انگلستان از پدری کوئیکر و تهی‌دست و مادری آنگلیکان زاده شد. وی مدرسه را در سن سیزده سالگی ترک کرد و در کنار پدر به کار در صنعت شکم‌بنددوزی مشغول شد. وی مشاغل متعددی از جمله جمع‌آوری مالیات غیرمستقیم بر مشروبات الکلی و تنباکو را بر عهده گرفت، ولی در هیچ‌یک از آنها با موفقیتی روبرو نشد. وی پس از ملاقات و آشنایی با بنیامین فرانکلین، در اواخر ۱۷۷۴ به مستعمرات بریتانیایی آمریکا مهاجرت کرده و شغلی در قالب انتشار مجله Pennsylvania Magazine به دست آورد و مشغول به کار شد. در آن زمان تنش میان انگلستان و مستعمرات آن در آمریکا بالا بود و دیری نپایید که توماس پین نیز به نوبه خود پا به عرصه این نزاع گذاشت.

1. Thomas Paine (1737 – 1809)

پس از نبرد لکسینگتن و کنکورده^۱ در ۱۹ آوریل ۱۷۷۵ بود که پین به این نتیجه رسید که قیام را نباید تنها علیه نظام مالیات گیری خلاصه کرده، بلکه می‌بایست آن را به یک جدال تمام‌عیار برای استقلال کامل، بسط داد. پین استدلال‌های خویش در این رابطه را در جزوه‌ای ۵۰ صفحه‌ای تحت عنوان «عقل سلیم» (Common Sense) که در ۱۰ ژانویه ۱۷۷۶ منتشر شد، به رشته تحریر درآورد. رساله فوق بلافاصله سر و صدای زیادی به پا کرد. در تنها سه ماه پس از انتشار این جزوه، نزدیک به ۱۰۰ هزار نسخه از آن به فروش رفته و مجموعاً چیزی حدود ۵۰۰ هزار نسخه از آن نیز به طرق مختلف در میان مستعمره‌نشینانی که جمعیت‌شان در آن روزگار، دو و نیم میلیون نفر تخمین زده می‌شود، توزیع گردید. «عقل سلیم» توماس پین، بیش از هر جزوه و رساله دیگری در این زمینه، افکار عمومی مستعمرات را به استقلال کامل از بریتانیا متقاعد کرد. آنچه در پی می‌آید، گزیده‌ای است از این رساله.

عقل سلیم

دفتر بی‌شماری در ارتباط با موضوع مبارزه میان انگلستان و آمریکا تا به امروز به رشته تحریر درآمده و منتشر شده‌اند. از هر قشر و مرتبه اجتماعی پا به این مشاجره گذارده‌اند، با نقطه‌نظرهای متفاوت و مقاصد مختلف. اما همه آنها بی‌اثر بوده و دیگر نوبت گفتگو به سر رسیده است...

من از برخی این اظهارنظر را شنیده‌ام که آمریکا در سایه اتصال و رابطه‌اش با بریتانیا بوده که رشد کرده است و همین رابطه است که برای بقای نشو و نما و نیک‌بختی آتی آن ضروری بوده و همواره نیز همین تأثیر را با خود به همراه خواهد داشت. هیچ استدلالی سفسطه‌آمیزتر و مغلطه‌آمیزتر از این نوع وجود ندارد. مثل این است که بگوییم کودکی که با شیر بزرگ شده است باید تمام عمرش از گوشت پرهیز کند، یا اینکه بیست سال نخست زندگی باید پیشینه‌ای باشد برای بیست سال بعدی. ولی حتی اگر چنین استدلالی را نیز قبول کنیم، بیش از آنچه درخور حقیقت باشد را پذیرفته‌ایم؛ چرا که آشکارا و صراحتاً عرض می‌کنم که اگر هیچ‌یک از قدرت‌های اروپایی کمترین توجهی نیز به آمریکا نمی‌کردند، این

کشور همانقدر پیشرفت می‌داشت که زیر سایه انگلستان به آن دست پیدا کرده است. تجارتی که آمریکا را غنی ساخته از ضروریات زندگی است و همواره نیز برای آن بازاری وجود خواهد داشت، در صورتی که عادت اروپا در خوردن خلاصه می‌شود.

برخی می‌گویند که انگلستان از آمریکا محافظت کرده است. اینکه انگلستان ما را به انحصار خویش درآورده و از این قاره به بهای ما و به خرج خودش دفاع کرده، مطلبی است قابل قبول؛ ولی انگلستان با همان انگیزه‌ها و صرفاً جهت دفاع از انحصار تجاری خود و تداوم سلطه‌اش، از ترکیه نیز می‌توانسته به همین ترتیب دفاع کند.

افسوس که ما برای یک مدت طولانی با پیش‌داوری‌های قدیمی به بیراهه رفته و قربانی فراوانی برای موهومات و خرافات پرداخت کرده‌ایم. ما با رجزخوانی و لاف‌زنی به محافظتی که بریتانیای کبیر از ما کرده است بالیده‌ایم، بدون اینکه در نظر بگیریم که انگیزه اصلی او نه دلبستگی به ما که منافی بوده است که از جانب ما حاصل وی می‌شده است؛ و اینکه بریتانیا از ما نه در برابر دشمنان ما و برای منافع ما، که در مقابل دشمنان خود و برای منافع خود دفاع کرده است، نه در برابر آنهایی که هیچ‌گونه دشمنی با ما نداشته‌اند، که در مقابل آنهایی که به خاطر وابستگی ما به بریتانیا با ما دشمن افتاده‌اند. بگذار بریتانیا از ادعاهای خویش بر این قاره دست بکشد؛ بگذار قاره وابستگی خویش به بریتانیا را دور بریزد، و این‌گونه خواهد بود که ما با فرانسه و اسپانیا، حتی اگر این دو با بریتانیا در جنگ نیز باشند، در صلح خواهیم بود...

برخی می‌گویند که بریتانیا کشور مادر است. اگر چنین است، پس ننگ بر رفتار او هر چه بیشتر باد. هیچ حیوانی حتی اولاد خودش را نمی‌درد، و وحشی‌ها نیز با قوم و خویش خود وارد جنگ نمی‌شوند؛ در نتیجه چنین ادعایی، حتی اگر درست هم باشد، به ضد خودش تبدیل می‌شود؛ ولی چنین ادعایی اساساً حقیقت ندارد، یا بعضاً درست است، و اصطلاح «کشور مادر» یسوعانه (jesuitically) از سوی پادشاه و انگل‌های او با مقاصدی پست و پاپ‌گونه (papistical) اقتباس شده است تا امتیازی ناعادلانه به جهت ساده‌لوحی اذهان ما از ما بگیرد. این اروپا و نه انگلستان است که کشور مادر آمریکا است. این دنیای نوین پناهگاه همه آنهایی است که از چهار گوشه اروپا با عشق به آزادی مدنی و دینی به این سرزمین پناه آورده‌اند. آنها، نه از آغوش لطیف یک مادر، که از چنگال بی‌رحم یک دیو به این سرزمین

فرار کرده‌اند؛ و تا آنجا که به انگلستان مربوط می‌شود، همان استبدادی که نخستین مهاجران را از خانه‌های خود راند، کماکان در اینجا به سرکوب و پیگرد نوادگان ایشان ادامه می‌دهد...

من پرشورترین مدافعان آشتی با بریتانیا را به چالش می‌کشم تا کمترین امتیازی را که این قاره می‌تواند از تداوم وابستگی خویش به بریتانیای کبیر به دست آورد، نشان دهند. من چالش خویش را با این گفته تکرار می‌کنم که کوچک‌ترین امتیازی از این وابستگی نصیب ما نخواهد شد. ذرت ما قیمت خود را در هر بازاری در اروپا به دست خواهد آورد، و کالاهای وارداتی نیز باید قیمت‌شان پرداخت شود، پس بگذار از هر کجا که می‌خواهیم این کالاها را تهیه کنیم.

ولی مصیبت‌ها و محرومیت‌هایی که از طریق این وابستگی نصیب ما خواهد شد، از سوی دیگر بی‌شمار به نظر می‌رسند؛ و وظیفه ما نسبت به نوع بشر از یک سو، و تکلیف ما نسبت به خویشان از سوی دیگر، به ما حکم می‌کند که این اتحاد را نفی کنیم، چرا که هر گونه تسلیم یا وابستگی نسبت به بریتانیای کبیر ما را مستقیماً درگیر نزاع‌های اروپاییان کرده، و نیز ما را با آن دسته از کشورهای که در غیر این صورت هیچ گونه دشمنی و نزاعی با ما ندارند دشمن ساخته و از دوستی با آنان محروم خواهد کرد. از آنجا که اروپا بازار تجارت ما است، نباید با هیچ یک از اجزاء آن وارد رابطه‌ای یک‌طرفه بشویم. این در راستای منافع آمریکا است تا از درگیری‌های اروپایی کنار بماند، و آمریکا تا زمانی که وابستگی آن به بریتانیا ادامه پیدا کند و وزنه‌ای بیش در کفه ترازوی سیاست بریتانیایی نباشد، موفق به چنین کاری نیز نخواهد شد.

اروپا سلطنتی‌تر از آن است که صلح دیرپا را به خود ببیند، و هر آنگاه که جنگی میان انگلستان و یکی از قدرت‌های خارجی درگیرد، تجارت آمریکا نیز، به خاطر وابستگی این کشور به انگلستان، رو به نابودی خواهد گذاشت. جنگ بعدی ممکن است مانند جنگ پیشین نباشد و اگر چنین باشد، آنهایی که امروز دم از آشتی با انگلستان می‌زنند، فردا از جدایی از انگلستان دفاع خواهند کرد، چرا که بی‌طرفی در شرایط جنگی از جنگ‌طلبی مطمئن‌تر است. خون کشته‌شدگان و ندای گریان طبیعت بانگ می‌زند که «اینک زمان جدا شدن فرارسیده است». حتی فاصله‌ای که خداوند قادر مطلق میان آمریکا و انگلستان قائل شده است، خود دلیلی است مبنی بر اینکه وابستگی این به آن هرگز در قالب طرح الهی نمی‌گنجد است...

این را باید تقدیر نیک آنهاپی دانست که به دور از مصیبت کنونی به سر می‌برند؛ شرارت هنوز به قدر کافی به دم درهای شان نزدیک نشده است که ببینند تا به چه اندازه مالکیت در آمریکا ناپایدار است. ولی بگذار با قوه تخیل هم که شده، سری برای لحظه‌ای به بوستون بزنیم؛ آن پایتخت شوربختی که به ما خواهد آموخت تا برای همیشه قدرتی را که نمی‌توانیم به آن اعتماد کنیم نفی کنیم. ساکنین این شهر شوربخت، که تا دیروز در آسودگی و رفاه زندگی می‌کردند، امروز چاره دیگری ندارند تا بمانند و گرسنگی بکشند، یا به گدایی بیافتند. اگر بمانند زیر آتش خودی خواهند سوخت، و اگر از شهر بگریزند توسط لشکریان تاراج خواهند شد، در شرایط کنونی همانند زندانیانی هستند که امیدی به رستگاری آنان نمی‌رود، و در صورتی که حمله‌ای سراسری سر بگیرد خویشتن را در زیر آتش هر دو ارتش خواهند یافت...

ولی اگر بگویید که با این حال هنوز هم می‌توان از سر تقصیر این تجاوزها گذشت، از شما خواهم پرسید که مگر این خانه و آشیانه شما بوده است که در زیر آتش سوخته و از میان رفته است؟ مگر مال و اموال شما بوده است که در زیر چشمان شما نابود شده است؟ مگر این زن و فرزندان شما بوده‌اند که از بالین به زیر کشیده شده‌اند تا به تکه نانی دل خوش کنند؟ مگر این شما بوده‌اید که والدین و فرزند خود را به دست آنها از دست داده و خود، تنها بازمانده شوربخت و ورشکسته این مصیبت بوده‌اید؟ و اگر نبوده‌اید و چنین نکشیده‌اید، پس حق قضاوت کردن درباره آنهاپی که مصیبتی از این دست را چشیده‌اند نیز ندارید. و اگر مصیبت چشیده‌اید و کماکان با جنایتکاران دست می‌دهید، پس دیگر شایستگی این را ندارید که شما را شوهر، پدر، دوست و یا معشوق بنامند؛ و مرتبه و جایگاه شما هم در هستی هر چه باشد، دل‌تان دل بزدلان است و ذهن‌تان ذهن چاپلوسان...

هر شیوه آرام و صلح آمیزی را که بگویید، آزموده‌ایم و بیهودگی آن را آزمایش کرده‌ایم. دعاهای ما را با تحقیر رد کرده‌اند؛ و چنین بوده است که رفته‌رفته قانع شده‌ایم که هیچ چیزی بیش از طومار نویسی و عریضه نویسی مکرر تملق گوی غرور و تکبر و لجاجت سلاطین و پادشاهان نیست؛ هیچ چیزی نیز بیش از این شاهان اروپایی را در قدرت مطلقه ایشان تثبیت نکرده است. دانمارک و سوئد را ببینید. در نتیجه، و از آنجا هیچ شیوه‌ای مگر زور و ضربه کارگر نیست، برای رضای خدا هم که شده بگذارید جدایی نهایی خویش را از انگلستان به دست آوریم و نگذاریم گلوی نسل آینده نیز تحت نام‌های بی‌مسمای والدین و فرزند پاره گردد.

این که فکر کنیم که دیگر هرگز دست به چنین کاری نخواهند زد، چیزی جز عطالت و تخیل نخواهد بود؛ هنگامی که فرمان تمبر (Stamp Act) نیز لغو شد همین گونه فکر می‌کردیم، ولی یکی دو سالی بیش نگذشته بود که به اشتباه خویش پی بردیم؛ مثل این می‌ماند که فکر کنیم ملتی که یک‌بار شکست خورده است، هرگز دوباره سر به ستیزه‌جویی بلند نخواهد کرد.

و تا آنجا که به اختیارات حکومتی مربوط می‌گردد، عدالت‌ورزی در این سرزمین و در این قاره ربطی به بریتانیا ندارد؛ عدالت‌ورزی در این سرزمین به زودی چنان سنگین و پیچیده خواهد شد که اداره و مدیریت مناسب آن از قدرتی که تا بدین اندازه از ما دور و تا بدین حد نسبت به ما بی‌اطلاع است، ساخته نخواهد بود، چرا که اگر نتوانند ما را مغلوب کنند، بر ما حکومت نیز نخواهند توانست کرد. مدام دادخواست و عریضه نوشتن، سپس آن را سه یا چهار هزار مایل آن سوتر بردن، و بعد چهار یا پنج ماه برای گرفتن پاسخی به آن حوصله کردن، پاسخی که به نوبه خود و برای توضیح و تفسیرهای لازم، پنج یا شش ماه وقت لازم خواهد داشت، دیری نخواهد پایید که در چند سال آتی، هنگامی که نیم‌نگاهی به عقب بیاندازیم و به کرده خویش بنگریم، جملگی دیوانگی و بجه‌گانه به نظرمان برسد. زمانی در یوزگی مناسب بود، و هم‌اکنون زمان مناسب برای پایان دادن به در یوزگی فرارسیده است.

اینکه جزایر کوچکی که نمی‌توانند از خودشان پاسداری کنند، به زیر چتر محافظتی قلمروهای پادشاهی بروند، امری است پذیرفته‌شده؛ ولی آیا مضحک نیست که قاره‌ای مدام در زیر چتر حمایتی جزیره‌ای به سر برد؟ طبیعت هرگز قمر را از سیاره بزرگ‌تر نساخته است؛ و از آنجا که آمریکا و انگلستان این نظم جاری طبیعت را وارونه کرده‌اند، آشکار است که این دو به دو نظام متفاوت تعلق دارند؛ انگلستان به اروپا، آمریکا به خودش...

ولی برخی می‌گویند که پس پادشاه آمریکا کجاست؟ دوستان، من به شما می‌گویم که پادشاه آمریکا در آسمان‌ها فرمانروایی می‌کند و پشیزی هم برای انسان‌هایی از نوع آن حیوانی که در بریتانیای کبیر پادشاهی می‌کند، قائل نیست. ولی از آنجا که ما حتی از تکالیف زمینی خویش نیز نمی‌خواهیم شانه خالی کنیم، بگذار روزی را برای اعلان رسمی اساسنامه خویش وضع کنیم؛ بگذار آن را در کنار قانون الهی قرار دهیم، در کنار کلام خداوند؛ بگذار تاجی را بر آن قرار دهیم تا دنیا بداند که تنها سلطنتی که آمریکا بدان پایبند است، سلطنت قانون است. از آنجا که در حکومت استبدادی

پادشاه قانون است، در کشورهای آزاد این قانون است که می‌بایست پادشاه باشد و به جز قانون پادشاه دیگری در کشورهای آزاد وجود نباید داشته باشد. ولی اگر پس از این هرگونه سوءاستفاده‌ای حتی از این تاج هم سر بزنند، بگذار تاجی را که در اینجا قرار داده‌ایم در پایان همان مراسم خرد و نابود ساخته و تکه‌های آن را میان مردمی که حق با آنهاست، پخش و پراکنده کنیم.

حکومتی که متعلق به ما باشد حق طبیعی ماست؛ و هر که در ناپایداری امورات انسانی اندیشه کند متقاعد می‌شود که هیچ چیز حکیمانه‌تر و مطمئن‌تر از این نیست که تا زمانی که قدرت آن را داریم و در دسترس مان است، از فرصت استفاده کرده و با شور و مشورت با یکدیگر و به جای آنکه چنین مهمی را به بخت و اقبال و گذشت زمان رها کنیم، خودمان دست به کار شده و قانون اساسی خودمان را تشکیل دهیم...

هان، ای شمای که مدام از آشتی و مصالحه دم می‌زنی! آیا می‌توانید زمان از دست رفته را به ما بازگردانید؟ آیا می‌توانید پاکی از دست رفته تن فروش را به وی برگردانید؟ و اگر نتوانید، بریتانیا و آمریکا را نیز نخواهید توانست با یکدیگر آشتی دهید. واپسین رشته هم‌اکنون پاره شده است؛ مردم انگلستان خطابه‌های خصمانه نثار ما می‌کنند. مصیبت‌هایی وارد آمده که طبیعت هم از التیام بخشیدن به آنها عاجز است؛ و اگر چنین مصیبت‌هایی را هم التیام می‌بخشید، دیگر شایسته طبیعت بودن نمی‌بود. همان گونه که هیچ عاشقی متجاوز به معشوقه خویش را نمی‌بخشد، چگونه انتظار دارید آمریکا جنایتکاران بریتانیایی را مورد بخشش قرار دهد؟ خداوند قادر مطلق این زبانه‌های خاموش‌نشدنی آتش احساسات را برای مقاصد نیک و حکیمانه در ما انسان‌ها کاشته است. آنها پاسداران تصویر وی در قلوب ما هستند. آنها ما را از گله معمولی حیوانات متمایز می‌کنند. انسجام اجتماعی نیست و محو خواهد شد، و عدالت از زمین ریشه کن خواهد گشت و یا به موجودیتی سست و تصادفی کاهش خواهد یافت اگر ما انسان‌ها نسبت به احساسات، خشک و سنگ‌دل بمانیم. دزد و جانی همواره از تنبیه و مکافات خواهند گریخت اگر مصیبت‌هایی را که به جان خریده‌ایم، ما را به دادخواهی بریانگیزد.

هان، ای شمای که به نوع بشر عشق می‌ورزید! هان ای شمای که این جرأت را به خود می‌دهید تا نه تنها با استبداد که با مستبد دربیافتید! برخیزید و پا به پیش بگذارید! در گوشه گوشه دنیای قدیم سرکوب بیداد می‌کند. آزادی را از چهار گوشه جهان شکار کرده‌اند. آسیا و آفریقا مدت‌هاست که آزادی را از خود رانده‌اند. اروپا آزادی

را به چشم یک خارجی می‌نگرد، و انگلستان به آن اخطار کرده است که خاک این کشور را ترک کند. هان، ای مردم! آغوش خویش را برای پذیرا شدن این فراری باز کنید و به وقت‌اش سرپناهی برای نوع بشر فراهم آورید.

